



آموزه دوم: مست و هشیار



۱- مُحْتَسِبِ مَسْتِي بَه رَه دِيد وَ گَرِيْبَانَش گَرَفْت / مَسْت گَفْت: اَي دُوسْت اَيْن پيراهن است افسار نيست

قلمرو زبانی: درون مایه: گزارش فساد و دورویی اجتماع / محتسب: ماموری که کار وی نظارت بر اجرای احکام دین بود / گریبان: یخه / افسار: عنان / قلمرو ادبی: قالب شعر: قطعه؛ سخنور از شیوه مناظره بهره برده است. / وزن: فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن (رشته انسانی) / محتسب: نماد انسان دورو و فاسد / مست: نماد انسان یکرو، پاکدل / گریبان، پیراهن: تناسب / است، نیست: تضاد / مست، است: جناس ناهمسان / این پیراهن است افسار نیست: کنایه از اینکه یقه ام را رها کن / مست: واژه آرایی / ادبیات مناظره یا گفتاگفت / واج آرایی: «س» و «ت»

بازگردانی: محتسب (مامور) در راه مستی را دید و یخه او را گرفت. مست گفت ای دوست، چیزی را که گرفته‌ای پیراهن است افسار نیست. (کنایه از اینکه یقه ام را رها کن).

پیام: اشاره به برخورد تحقیرآمیز مأموران حکومتی است با متهم.

۲- گفْت: مَسْتِي زان سبب افْتان و خيزان مي‌روي / گفْت: جرم راه رفتن نيست ره هموار نيست

قلمرو زبانی: زان: از آن، به این خاطر / افْتان و خيزان: تلوتلو خوران / جرم: گناه، بزه / قلمرو ادبی: افْتان، خيزان: تضاد / گفْت، نيست: واژه آرایی / هموار نبودن راه: کنایه از گستردگی فساد در جامعه / واج آرایی: «ت» و «ن»

بازگردانی: محتسب گفت تو مست هستی به همین دلیل تلوتلو خوران راه می‌روی. مست گفت گناه راه رفتن من نیست، راه صاف و هموار نیست.

پیام: فساد اجتماعی

۳- گفْت مي‌بايد تو را تا خانه قاضي برم / گفْت رو صبح آي قاضي نيمه شب بيدار نيست

قلمرو زبانی: قاضي: دادرس / رو: برو / آی: بیا / قلمرو ادبی: بيدار: می‌تواند ایهام داشته باشد ۱- مقابل خواب، ۲- ناهشیار و مست / صبح، شب: تضاد / رو، آی: فعل امر، برو و بیا، تضاد / واژه آرایی: گفْت /

بازگردانی: (محتسب) گفت باید تو را به خانه قاضی ببرم. مست پاسخ داد برو و بامداد بیا؛ زیرا قاضی نیمه شب بيدار نیست. (خود قاضی الان مست و ناهشیار است)

پیام: مسئولان به فکر آسایش و خوشی مردم نیستند.



□ بیت زیر چند جمله است؟ «خارج خرداد ۹۸»

گفت می‌باید تو را تا خانه قاضی برم / گفت رو صبح آی قاضی نیمه شب بیدار نیست

پاسخ: شش جمله (گفت، می‌باید برم، گفت، رو، آی، نیست)

۴- گفت: نزدیک است والی را سرای آن جا شویم / گفت: والی از کجا در خانه خمار نیست؟

قلمرو زبانی: والی: حاکم، فرماندار، استاندار / سرا: خانه، منزل / را: اضافه گسسته (سرای والی) / شویم: رویم / والی از کجا در خانه خمار نیست:

از کجا معلوم که والی خود در میخانه نباشد / خمار: می‌فروش (خانه خمار: میخانه) / پرسش انکاری / قلمرو ادبی: جا، کجا: جناس ناهمسان / است،

نیست: تضاد / کنایه: از کجا ... نیست، او هم در حال خوشگذرانی است. / واژه‌آرایی: گفت، والی

بازگردانی: (محتسب) گفت: خانه استاندار نزدیک است به آن جا می‌رویم. مست پاسخ داد: از کجا معلوم که خود استاندار اکنون در میخانه نباشد؟

پیام: فاسد بودن مسئولان جامعه

ارتباط معنایی دارد با: واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند / چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

۵- گفت: تا داروغه را گویم در مسجد بخواب / گفت: مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست

قلمرو زبانی: داروغه: پاسبان و نگهبان، شبگرد / را: به معنای به / قلمرو ادبی: واژه‌آرایی: گفت، مسجد / بخواب، خوابگاه: هم‌ریشگی (رشته

انسانی) / واج‌آرایی: «ر»

بازگردانی: (محتسب) گفت تا سرنگهبان را با خیر کنم برو و در مسجد بخواب. مست گفت: مسجد جای افراد بدکار نیست.

پیام: بی توجهی و بی احترامی محتسب به اماکن مقدس (داخل شدن مست به مسجد)

۶- گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان / گفت: کار شرع کار درهم و دینار نیست

قلمرو زبانی: دینار: سکه طلا، واحد پول / وارهان: آزاد کن، نجات بده / شرع: راه دین، شریعت / درهم: مسکوک نقره، درم / درهم، دینار: تناسب

/ واژه‌آرایی: گفت، کار، دینار / واج‌آرایی: «ر» و «ن»

بازگردانی: (محتسب) گفت: پنهانی به من رشوه بده و خودت را آزاد کن. مست گفت: رشوه دادن در دین جایگاهی ندارد.

پیام: رواج رشوه خواری

۷- گفت از بهر غرامت جامه ات بیرون کنم / گفت: پوسیده است جز نقشی ز پود و تار نیست

قلمرو زبانی: از بهر: برای (هم‌آوا؛ بحر: دریا) / غرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن / قلمرو ادبی: جامه ات را بیرون کنم: کنایه، آن را

از تو می‌گیرم / جامه، پود، تار: تناسب / پود، تار؛ است، نیست: تضاد / (جامه) جز نقشی ز پود و تار نیست: کنایه از «نخ نما بودن، فرسودگی

و بی ارزشی» / واژه‌آرایی: گفت / واج‌آرایی: «ت»

بازگردانی: (محتسب) گفت: برای تاوان، لباست را از تنت بیرون می‌آورم. مست پاسخ داد: لباس من پوسیده و نخ‌نما شده است و دیگر ارزشی ندارد.

پیام: ۱- باج‌گیری ۲- نشانه تهیدستی مردم

**۸- گفت: آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه / گفت: در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست**

قلمرو زبانی: آگه: مخفف آگاه / (افتادت): جابه جایی ضمیر؛ کلاه از سرت افتاد، در قدیم بدون کلاه و دستار بودن ننگ و بی ادبی به شمار می‌رفت / در افتاد: افتاد / عار: ننگ، رسوایی، بدنمایی / قلمرو ادبی: سر، کلاه: تناسب / مصراع دوم: مثل / واژه‌آرایی: گفت، سر / جناس: در، سر / واج‌آرایی: «ت» و «ر»

بازگردانی: (محتسب) گفت: آیا آگاه نیستی که کلاه از سرت افتاده است (تعادل نداری). مست پاسخ داد: در سر عقل باید باشد. کلاه داشتن عیب و ننگی به شمار نمی‌رود.

پیام: برتری خرد بر آراستگی ظاهری

ارتباط معنایی دارد با بیت: «تن آدمی شریف است به جان آدمیت / نه همین لباس زیباست نشان آدمیت»

۹- گفت: می بسیار خوردی زان، چنین بی خود شدی / گفت: ای بیهوده گو حرف کم و بسیار نیست

قلمرو زبانی: می: باده، شراب / زان: از آن، به این خاطر / بی خود شدن: سرگشته شدن، گیج شدن / بیهوده: باوه، بی فایده، پوچ / بیهوده گو: صفت فاعلی مرکب کوتاه (بیهوده گوینده) / قلمرو ادبی: کم، بسیار: تضاد / واژه‌آرایی: گفت

بازگردانی: (محتسب) گفت: شراب زیاد نوشیده‌ای به همین دلیل مست و از خود بی خود گشته‌ای. مست گفت: ای انسان بیهوده گو بحث کم و زیاد نوشیدن نیست. کار حرام، حرام است چه کم چه زیاد.

پیام: کار حرام، ناشایست است کم و زیاد آن مهم نیست.

۱۰- گفت: باید حد زند هشیار مردم مست را / گفت: هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست

قلمرو زبانی: حد: مجازات شرعی، تازیانه / هشیار مردم: ترکیب وصفی و ارون (مردم هشیار) / را: به معنای حرف اضافه «به» / قلمرو ادبی: مست، هشیار: تضاد / واژه‌آرایی: گفت، هشیار / واج‌آرایی: «ر»

بازگردانی: (محتسب) گفت: باید مردم هوشیار، افراد مست را مجازات کنند. مست پاسخ داد: در این شهر یک هشیار به من نشان بده. کسی در این شهر هشیار نیست.

پیام: فراگیر بودن فساد

ارتباط معنایی دارد با بیت: گر حکم شود که مست گیرند / در شهر هر آنچه (هرآنکه) هست گیرند

پروین اعتصامی

تمثیل در لغت به معنای «تشبیه کردن» و «مَثَل آوردن»، و نیز به معنای «نگاشتن پیکر و نمودن صورت چیزی» است و در اصطلاح آن است که سخنور یا نویسنده به تناسب سخن خویش، حکایت، داستان یا نمونه و مثالی را یاد کند تا از این راه، پیام خود را به خواننده یا شنونده برساند. آنچه در این میان مهم است نتیجه تمثیل است که می‌تواند سرمشقی برای موارد متفاوت باشد.



کارگاه متن پژوهی

قلمرو زیبایی

۱- معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

اگر بدین حال تو را محتسب بیند، بگیرد و حد زند. (خواجه نظام الملک توسی) / محتسب: ماموری که کار وی نظارت بر اجرای احکام دین بود / حد: مجازات شرعی، تازیانه

از بهر تو صد بار ملامت بکشم / گر بشکنم این عهد غرامت بکشم (مولوی) / غرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن

۲- فعل‌های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

█ گفت: نزدیک است والی را سرای آن جا شویم / گفت: والی از کجا در خانه خمار نیست؟

شویم: رویم (فعل تام) / نیست: وجود ندارد (فعل تام)

█ زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست / در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست.

نیست (نخست): نمی‌باشد (فعل اسنادی) / نیست (دوم): وجود ندارد (فعل تام)

گوشزد: «نیست» در بیت بالا دارای دو معنای ناپیکسان است؛ ولی به این دلیل که فعل است و ناپیکسانی معنایی آشکار نیست، ردیف به شمار می‌رود. فراموش نکنیم که ردیف واژه یا واژگانی است که پس از قافیه، عینا (از نظر لفظ و معنا) بازمی‌آید.

█ ریشه‌های ما به آب/ شاخه‌های ما به آفتاب می‌رسد/ ما دوباره سبز می‌شویم (قیصر امین پور)

می شویم: می‌گردیم (فعل اسنادی)

۱- **فعل اسنادی:** دلدار مقیم دل ما شد چه بجا شد

۲- **فعل کمکی:** همان شاه پیروز چون کشته شد / به ایرانیان کار برگشته شد

۱- بگفت این و گریان سوی خانه شد (رفت)

۲- روزگاری شد که در میخانه خدمت می‌کنم (سپری شد)

۴- ندانی که ویران شود کاروانگه / چو برخیزد آمدش کاروانی (رفت و آمد)



انواع «شد»

اینستاگرام: jafari.saeed.ir

تلگرام: @JS.ir

www.jafarisaeed.ir



تفاوت «هست» و «است»

■ **هست:** وجود دارد (فعل تام)

مانند: می هست و درم هست و بت لاله رخان هست

غم نیست و گر هست نصیب دل اعداست (رودکی)

گردانش فعل «هستن»: هستم، هستی، هست، هستیم، هستید، هستند.

■ **است:** معنایی ندارد (فعل اسنادی؛ فعل کمکی)

مانند: آشکار است ستمکاری دهر / زخم بس هست، ولی مرهم نیست (فعل اسنادی)

صبح تا آستین برافشانده است / دامن عنبر تر افشانده است (فعل کمکی)

گردانش فعل «استن»: ام، ای، است، ایم، اید، اند.

منفی «هست» و «است»: نیست

اینستاگرام: jafari.saeed.ir

مانند: سخنی نیست که خاموشی از آن بهتر نیست

www.jafarisaeed.ir

نیست علمی که فراموشی از آن بهتر نیست

■ **نغزهای رایج** @JS_ir @sjafari_ir

این گل زیبا هست. (نادرست) / این گل زیبا ست. (درست)

این گلها زیبا هستند. (نادرست) / این گلها زیباییند. (درست)

قلمرو ادبی

۱- سروده زیر را از نظر شیوه گفت و گو با متن درس مقایسه کنید؛ سپس بنویسید این نوع گفت و گو در اصطلاح ادبی چه نام دارد؟

۱- نخستین بار گفتش کز کجایی / بگفت از دار ملک آشنایی

قلمرو زبانی: **ملک:** سرزمین، کشور، مملکت / **دار ملک:** پایتخت / **آشنایی:** عشق / **قلمرو ادبی:** قالب: مثنوی / وزن: مفاعیلن مفاعیلن فعولن [ت تن

تن تن ت تن تن تن] (رشته انسانی) // **دار ملک آشنایی:** اضافه تشبیهی (عشق پایتخت است). / **جناس:** بار، دار

بازگردانی: (خسرو) برای نخستین بار به فرهاد گفت: کجایی هستی؟ فرهاد گفت از پایتخت عشق هستم.

پیام: عشق فرهاد

۲- بگفت آن جا به صنعت در چه کوشند / بگفت انده خرد و جان فروشند

قلمرو زبانی: **صنعت:** پیشه، کار، حرفه / **انده:** اندوه، غم / **قلمرو ادبی:** جناس: آن، جان / **خرند، فروشند:** تضاد / **واژه آرای:** بگفت / **واج آرای:** «ن»

/ **انده خرد، جان فروشند:** استعاره پنهان (اندوه مانند کالایی است که آن را می‌خرند) / **انده خریدن:** کنایه از تحمل کردن غم و اندوه / **جان فروختن:**

کنایه از جان فشانی کردن

بازگردانی: (خسرو) گفت: مردم در آن شهر چه می‌کنند. فرهاد گفت: غم عشق را می‌خرند و جانشان را بر آن عشق می‌دهند.

پیام: جانفشانی دلشده

۳- بگفتا جان فروشی در ادب نیست / بگفت از عشقبازان این عجب نیست

قلمرو زبانی: **عشقباز:** عاشق / **نیست (نخست):** وجود ندارد [فعل تام] / **نیست (دوم):** نمی‌باشد [فعل اسنادی] / **قلمرو ادبی:** واژه آرای: بگفت / **واج آرای:**

«ن» / **جان فروشی:** کنایه از جان دادن، جان فشانی کردن



بازگردانی: (خسرو) گفت: جان فروشی کار درست و بادبانه‌ای نیست. فرهاد گفت: این کار (جان دادن) از عاشقان شگفت نیست.
پیام: جانفشانی دلشده

گوشزد: اگر «الف» اضافی باشد، در آن صورت می‌تواند یکی از معانی زیر را داشته باشد:

(۱) الف دعا: منشیندا (۲) الف ندا: خدایا (۳) الف میانوند: کشاکش (۴) الف مناظره: گفتا (۵) الف بزرگداشت: بزرگا مردا (۶) الف مبالغه: خوشا

۴- بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟ / بگفت از دل تو می‌گویی من از جان

قلمرو زبانی: از دل: از ته دل / سان: گونه / حذف فعل به قرینه لفظی: می‌گویم / قلمرو ادبی: واژه‌آرایی: دل / بگفت، می‌گویی: هم‌ریشگی (رشته انسانی) / جناس: سان، جان /

بازگردانی: (خسرو) گفت: آیا از صمیم دل عاشق شده‌ای؟ فرهاد گفت: تو می‌گویی که من از صمیم دل عاشق شده‌ام، ولی من سراسر وجودم عاشق اوست.

پیام: شدت عشق فرهاد

۵- بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک / بگفت آنکه که باشم خفته در خاک

قلمرو زبانی: مهر: عشق / خفته: خوابیده / حذف جمله به قرینه لفظی: دل از مهرش پاک می‌کنم. / قلمرو ادبی: خفته در خاک: کنایه از مرده /

واژه‌آرایی: بگفتا، بگفت / جناس: پاک، خاک / دل از مهر کسی پاک کردن: کنایه از فراموش کردن عشق کسی / خاک: مجاز از گور

بازگردانی: (خسرو) گفت: کی از عشق شیرین صرف نظر می‌کنی؟ (فراموشش می‌کنی؟). فرهاد گفت: آن زمان که بمیرم.

پیام: شدت عشق فرهاد

۶- بگفت او آن من شد زو مکن یاد / بگفت این کی کند بیچاره فرهاد

قلمرو زبانی: آن: مال / زو: از او / مرجع «این»: یاد نکردن / قلمرو ادبی: جناس: او، زو / واژه‌آرایی: بگفت / واج‌آرایی «ن»: پرسش انکاری در مصراع دوم

بازگردانی: (خسرو) گفت: شیرین مال من است. دیگر به فکر او نباش. فرهاد بدبخت گفت: من بیچاره این کار را هرگز نمی‌توانم نکنم. (هرگز نمی‌توانم او را فراموش کنم.)

پیام: خاموشی فرهاد

۷- چو عاجز گشت خسرو در جوابش / نیامد پیش پرسیدن صوابش

قلمرو زبانی: عاجز: ناتوان، درمانده / نیامد: نبود / صواب: درست، پسندیده، مصلحت (هم‌آوا؛ ثواب: پاداش) / جهش ضمیر در مصراع دوم (بیش پرسیدن از او درست نبود) [مرجع آن، خسرو است.] / قلمرو ادبی: جناس: جواب، صواب / تضاد: جواب، پرسیدن

بازگردانی: هنگامی که خسرو از حاضر جوابی فرهاد درمانده شد، درست ندید که از او بیشتر پرسش کند.

پیام: درماندگی خسرو در مقابل فرهاد

۸- به یاران گفت کز خاکی و آبی / ندیدم کس بدین حاضر جوابی

قلمرو زبانی: خاکی و آبی: هر هستموند ساخته شده از خاک و آب [ی: نسبت] / «ی» در «حاضر جوابی»: حاصل مصدر / قلمرو ادبی: آبی و خاکی: مجاز از انسان یا هر جاندار، تناسب

بازگردانی: (خسرو) به دوستانش گفت: در میان جانداران، هیچ موجودی را به این حاضر جوابی ندیده‌ام.

پیام: حاضر جوابی فرهاد

هر دو متن پرسش و پاسخ یا گفتاگفت است. در ادبیات به این گونه شعر «مناظره» یا «ادب چالشی» گفته می‌شود. البته متن درس اجتماعی است و شعر نظامی عاشقانه است.



۲- متن درس از نظر شیوه بیان جد یا طنز با این سروده حافظ چه وجه اشتراکی دارد؟

با محتسب عیب مگوئید که او نیز / پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است // **مدام:** همیشه، پیوسته، می هر دو نوشته به طنز (شیوه بیان) دستیاران حکومتی را به ریشخند می‌گیرند و ایشان را به فساد و رشوه خواری متهم می‌کنند.
بازگردانی: عیب من را به مأمور نگوئید؛ زیرا او نیز مانند ما، پیوسته در پی خوش‌گذرانی است.

قلمرو فکری

۱- هر یک از مصراع‌های زیر بر کدام پدیده اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟

☐ گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان = (پاره خواری، رشوه خواری)

☐ گفت: جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست = (رواج فساد و کژروی در جامعه)

۲- در هر یک از بیت‌های زیر بر چه موضوعی تأکید شده است؟

بیت هشتم	برتری خرد بر آراستگی ظاهری
بیت نهم	کار حرام، ناشایست است کم و زیاد آن مهم نیست.

۳- درباره ارتباط موضوعی متن درس با هر یک از بیت‌های زیر توضیح دهید.

☐ دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی / من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم (حافظ) / **تزویر:** دورویی به دورویی و دورنگی دستیاران حکومتی اشاره دارند.

بازگردانی: ای واعظ از کنارم دور شو و سخن بیهوده مگوی؛ زیرا من فردی نیستم که دیگر به دورویی تو توجه کنم.

☐ گفت مست: «ای محتسب بگذار و رو / از برهنه کی توان بردن گرو؟» (مولوی)

گرو: دارایی یا چیزی که برای مطمئن ساختن کسی در به انجام رساندن تعهدی به او داده می‌شود / **گرو بردن:** مال کسی را به عنوان وثیقه گرفتن و نزد خود نگه داشتن؛ موفق شدن در مسابقه و به دست آوردن گرو. / **گرو بستن:** شرط بندی کردن؛ شرط بستن

به زورگویی، فساد و رشوه خواری دستیاران حکومتی و تنگدستی مردم اشاره دارند.

بازگردانی: مست گفت: «ای مأمور، بگذار و برو. تو نمی‌توانی از برهنه چیزی بگیری».

شعر خوانی: در مکتب حقایق



۱- ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی / تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

قلمرو زبانی: بی خبر: ناآگاه / صاحب خبر: دل آگاه، دارنده خبر / راهرو: رهرو، سالک

(امروزه در معنای دالان، دهلیز) / راهبر: پیر، مرشد / **قلمرو ادبی:** قالب: غزل / وزن:

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (رشته انسانی) / بی خبر، صاحب خبر: تضاد / واژه آرایبی: خبر / راهرو، راهبر: شبه اشتقاق (رشته انسانی) (امروزه

به معنای دالان) / راهبر: رهبر، پیر / تناسب/ پرسش انکاری



بازگردانی: ای ناآگاه از معرفت و عشق! بکوش تا عارف و آگاه شوی؛ تا سالک و رونده راه حقیقت نباشی و مدتی از دل آگاهان پیروی نکنی، چگونه می‌توانی به مقام ارشاد و پیشوایی برسی؟

پیام: تشویق به سلوک

۲- در مکتب حقایق پیش ادیب عشق / هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

قلمرو زبانی: مکتب: دبستان، آموزشگاه / **حقایق:** حقیقت، در اینجا حقایق عرفانی / **پیش:** نزد / **ادیب:** ادب دان، ادب شناس، سخن دان، در اینجا آموزگار و مربی / **هان:** آگاه باش / **قلمرو ادبی:** پسر: استعاره از رهرو نازآمده، نوآموز / **پدر:** پدر روحانی، استعاره از پیر و راهبر / **پدر، پسر:** تناسب، جناس ناهمسان / **واج‌آرایی:** «ش»، «پ»

بازگردانی: ای پسر! آگاه باش و بکوش در دبستانی که حقایق ایزدی را آموزش می‌دهند، نزد آموزگار عشق درس بیاموزی و روزی به مقام راهبری برسی و کارآموده و باتجربه گردی.

پیام: کوشش برای رسیدن به مقام پیری

۳- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

قلمرو زبانی: چو: مانند / **کیمیا:** ماده‌ای فرضی که به وسیله آن می‌توان هر فلز پست مانند مس را تبدیل به زر کرد، اکسیر / **زر:** طلا / **قلمرو ادبی:** مس وجود، کیمیای عشق: اضافه تشبیهی / **دست شستن:** کنایه از دست کشیدن، رهاکردن / **چو مردان ...:** تشبیه / **مردان ره:** مجاز از رهروان پایدار، سالکان پایدار / **زر شوی:** تشبیه رسا / **مس، کیمیا، زر:** تناسب / **بشوی، شوی:** شبه جناس، شبه اشتقاق (رشته انسانی) / **واج‌آرایی:** «ش»، «ی» / **تضاد:** مس، زر

بازگردانی: ای ناآگاه! مانند مردان راه عشق، وجود بی ارزشت را که مانند مس است، رها کن و دست از دلبستگی‌های مادی بردار تا به کیمیای عشق برسی و وجودت مانند طلا ارزشمند گردد.

پیام: رها کردن دلبستگی‌ها

□ در بیت زیر چند تشبیه به کار رفته است؟ «خارج خرداد ۹۸»

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

پاسخ: چهار تشبیه (مس وجود/ چو مردان ره / کیمیای عشق/ زر شوی)

۴- خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد / آن گه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی

قلمرو زبانی: آگه: آگاه / **خور:** در مصراع دوم باید «خَر» تلفظ شود / **قلمرو ادبی:** خواب و خور: مجاز از امور دنیایی و آسایش و رفاه / **خویش، خواب و خور:** واژه‌آرایی / **بی خواب و خور شدن:** کنایه از رنج و سختی کشیدن، رها کردن دلبستگی‌ها / **واج‌آرایی:** «خ»، «ر» /

بازگردانی: رفاه و دلبستگی به امور دنیا تو را از جایگاه انسانی ات دور کرده است؛ زمانی به مقام حقیقی خود می‌رسی که رنج بکشی و همه دلبستگی‌های مادی را رها کنی.

پیام: رها کردن دلبستگی‌ها

۵- گر نور عشق حق بر دل و جانت افتد / بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی



قلمرو زبانی: حق: خداوند / **اوفتد:** بیفتد (اینجا، بتابد) / **بالله:** به خدا سوگند (حذف: می‌خورم) / **کز:** که از / **فلک:** چرخ، آسمان / **خوب:** زیبا / **قلمرو ادبی:** نور عشق: اضافه تشبیهی / **نور حق:** اضافه استعاری، خداوند مانند خورشید است / **دل، جان، عشق:** تناسب / **آفتاب:** مجاز از خورشید / **نور، آفتاب، فلک:** تناسب / **واج‌آرایی:** «ر»، «ت»

بازگردانی: اگر نور عشق ایزدی بر دل و جانبت بتابد، سوگند به خدا که از خورشید آسمان هم زیباتر و پرنورتر خواهی شد.

پیام: درخواست عشق الهی

۶- یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر / کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی

قلمرو زبانی: دم: نفس / **غریق:** غرق شده / **بحر:** دریا (هم‌آوا؛ بهر: بهره) / **گمان بردن:** گمان کردن / **قلمرو ادبی:** دم: مجاز از لحظه / **بحر خدا:** استعاره، حقایق و عشق الهی مانند دریا است / **آب هفت بحر:** استعاره از امور مادی / **واژه‌آرایی:** بحر / **یک مو:** مجاز از اندک / **تر شدن:** کنایه از آلوده شدن / **غریق، دریا، تر شدن:** تناسب / **واج‌آرایی:** «ب»، «ر» / **غرق شدن در دریای الهی:** به مقام فنا فی الله رسیدن

بازگردانی: لحظه‌ای در دریای بیکران عشق الهی غرق شو و به مقام فنا فی حق برس و گمان مکن اگر در هفت دریای پهناور بیفتی سر مویی وجودت آلوده گردد.

پیام: فنا فی الله شدن، دل کندن از جهان مادی برای رسیدن به جهان معنوی

■ **مصراع دوم بیت زیر چیست؟ «یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر /» «خارج خرداد ۹۸»**

۷- از پای تا سرت همه نور خدا شود / در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی

قلمرو زبانی: ذوالجلال: صاحب بزرگی، خداوند بزرگوار / **قلمرو ادبی:** از پای تا به سر: مجاز از همه وجود / **پای، سر:** واژه‌آرایی، تضاد / **نور خدا:** اضافه استعاری / **بی پا و سر شدن:** کنایه از فقیر شدن و از دست دادن وجود مادی یا جانفشانی / **شود، شوی:** جناسواره، اشتقاق (رشته انسانی)

بازگردانی: اگر در راه خداوند شکوهمند همه هستی ات را از دست بدهی، نور عشق ایزدی، سراپای وجودت را فرامی‌گیرد.

پیام: جانفشانی در راه خدا

۸- وجه خدا اگر شودت منظر نظر / زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

قلمرو زبانی: وجه: ذات، وجود (چهره، رخسار) / **شودت:** جهش ضمیر، «منظر نظرت شود» / **منظر:** چشم انداز، جای نگریستن / **نظر:** دید / **زین:** از این / **نماند:** نمی‌ماند (بن ماضی: ماند؛ بن مضارع: مان) / **قلمرو ادبی:** منظر، نظر: جناسواره، هم‌ریشگی (رشته انسانی) / **شود، شوی:** هم‌ریشگی، جناسواره / **صاحب نظر:** (کنایه) دارای بینش و آگاهی / **واج‌آرایی:** «ش»، «ن» / **واژه‌آرایی:** نظر

بازگردانی: اگر چشم‌ت به نور خداوند بیفتد، به یقین از این پس دارای بینش و آگاهی خواهی گشت.

پیام: به دست آوردن شناخت ایزدی / کشف و شهود

۹- بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود / در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

قلمرو زبانی: بنیاد: پایه؛ اصل؛ شالوده / **هستی:** وجود / **زبر:** بالا / **قلمرو ادبی:** بنیاد هستی: استعاره پنهان، خانه‌ای که بنیاد و زیرساخت دارد / **زیر و زبر شدن:** کنایه از دگرگون و نابود شدن / **زیر، زبر:** تضاد، جناسواره / **واج‌آرایی:** هیچ در دل نداشتن: کنایه از نترسیدن و نگران نبودن، تصور نکردن / **شود، شوی:** هم‌ریشگی، جناسواره / **واژه‌آرایی:** زیر، زبر / **تناقض**

بازگردانی: اگر در راه عشق خدا وجود مادی ات دگرگون و نابود شود و هستی و دل‌بستگی‌های این جهانی تو از بین برود، از این دگرگونی بیمی به خود راه مده.

پیام: نهراسیدن از نابودی در راه خدا، دل کندن از جهان مادی برای رسیدن به جهان معنوی



۱۰- گر در سرت هوای وصال است حافظا / باید که خاک درگه اهل هنر شوی

قلمرو زیبایی: گر: اگر / هوا: هوا و هوس، میل / وصال: رسیدن، رسش / حافظا: ای حافظ، منادا و حرف ندا / هنر: فضیلت / قلمرو ادبی: سر: مجاز

از اندیشه / خاک شدن: تشبیه (کنایه)، نهایت فروتنی / واج آرای: «ر»؛ «-» / ایهام تناسب: هوا (۱- میل ۲- جو و آسمان)، خاک

بازگردانی: ای حافظ! اگر در آرزوی رسیدن به یارستی، باید در برابر اهل فضیلت و کمال، فروتن و خاکسار باشی.

پیام: فروتنی در برابر هنرمندان

حافظ (۷۲۵-۷۹۲ ه. ق.)

درک و دریافت

۱- برای خوانش این شعر، چه نوع آهنگ و لحنی را برمی‌گزینید؟ دلیل خود را بنویسید. - لحنی آموزشی و تعلیمی مناسب است؛ زیرا سخنور

در این غزل در پی آموزش خوانندگان و رهروان است.

۲- مفهوم مشترک هر یک از گروه بیت‌های زیر را بیان کنید.

الف) بیت‌های سوم و پنجم: رها کردن دلبستگی به جهان مادی

ب) بیت‌های ششم و نهم: توکل کردن به خداوند